

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

حسب حکم مہر مطبع
ذیل کثیر المنافع
الاسمی بطلان

بہارِ محمدی علیہ السلام
مرزا محمد مدنی علیہ السلام

در کتابخانه جامعہ واقعہ کاوی طبع شد

وہنام طائرہ

بسم الله الرحمن الرحيم

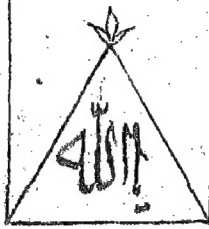
الحق

از

ایک ہی آدمی

ش. نظام نويس

ایکون



تاریخ نگ دیو

یاد «عناث»

دیسکون دوم و اول

سوم یعنی کاروباری

عظیم دین

الحمد لله

١٠

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

محمد صادق

...

عبدالله بن عبدالمطلب

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE4601

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گلگشت نصیبان بهارین طبع سرسبستان شوق سیر و قلمبوس و زنگین خیال را حجت است
ذوق تماشاى گوناگون از بخت بیدار مدی که بازار سرایا بهاری بنایافته که حاجت بنای و کسان
کیفیت نصای شک بستنش خاطر مشتاقان از سر عجب بخت، تعلیم و سیر نمودن است با جبار و به مقام
آفرینش بهشت بهشت بر روی بنیدگان کشودن بجان افند طرفه طلسم عقل فریب عجب به در گاری یعنی بازار
بخاص باز ایت که حکم قضایم بنگان یا سکان جناب است تاب بدو هر ای العظام و قدوه امنای النعمان
رواق چه چه و هر وزی لکنه رخسار فتح و فیروزی صاعد مصاعد و علا عالج معارج شجرت ارتقا محجود
بختیاری محمد بساط عالی تباری زمیذ و سنده فرمانروائی مرغ نشین چار باش کشور کنانی اعظم عالم گیر کردن
مرج اما جد فلک جناب شرف اکابر بلند و دوران اکبر عالی حجت خاندان بدر برج طالع همان مهر سپهر
ابن قرون می مرام جود و احسان موجد توانین بر و امتنان نور سیماى شرف بلند اخترى های راجح سست
وپاک گهری بگزیده موجودات جهان خلاصه ایجاد ایزدسان و وجود مسجود عقول عشر نازش ملائک و انتخا
بشر و کوش نیت نماز احسن نیت آبروی طهارت و صنوا پاکیزگی طینت معذوح خاص مقبول کافه انام فرد

علاج و تمهید آن
در ایام سخت و بدو
در کارزار و غلبه
در ارتقا و ثبات
در باب افکار
نسخه بنده

[illegible]

[illegible][illegible]

فوق الدار

آردن در این روزها
از این روزها می باشد

مهری است در پیش

فیاضیادار
فیاضیادار

دین نامی از نامی
بروفا
الحمد لله

از انچه

مستحق
بجمله
مستحق

...

[illegible]

دفعه قوتانی درین سلسله است
 ازین جهت که درین سلسله
 ازین جهت که درین سلسله
 ازین جهت که درین سلسله

صفه ای که در معیشتیاتی غلطیدن بران نمی نقل مکان بخیر که در حالت جادوب کشی ازان خاک بجزین
 غازه است که رنگ هزار آرایش بر چه رامیان میرزد غالب که غرض صانع ازلی از ایجاد زمین همین بود پس
 که حاکم خداوند سبب ظهور میسر سازد و در پستی با جوش می نشاند سبحان الله خاک و بان پری پیکر بر حسب
 بهر حرکت قدم در جادوب کشی تخم نفاست و صفای کارند و تنقیص نور ماه در جنب تلاوان ازان بر میدارند
 ادای قامت کوئی آنها محل ادای سحان بی لطفیم و در عکس چهره فروزان طبعیت تان سطح زمین در جادوب کشیم
 سلسله لب جادوب آنها با خطوبه اشعاعی تفتیقا متحد به توافق و تناسب حال و صورت حاصل شده با منطقه
 با حلقه ملال شبهه بناسبت و لدا انحلال شبیه لعم و انحلال صند بفل که در انعامیش و تدریست ذات الله نیست
 که بهتر ازان سخن ندیده و زیر قدش خاک و بر را خالی از زر و گوهر که دیده و که شنیده چشم بدور تقایان
 بهشتی لقب شکوه های پاکیزه بر نشانه بالکک زرتار از است که گشته داکام را می میدهند آب چشمه حیوان
 را در نگاه و وقتی نمی نهند در حالت آب پاشی آبی بزودی کاری آرنده که کار ابرار را بر وز سیاه می سپارند
 در جنب یزنی نازدهان مشک بر بیل اتصال فواره را از شر مساری ما با منر گونی قال مقال هر که از
 رامیان کف غنچه نموده آب مشک خورده براه لذت عابدی نیست خضر پی سپرده نام خدا بر کی در انظار
 کار خود بقدر مستعد و آماده که گونی بازی بدینال شکار افتاده خدا نگهدار و دینهم حسن بنق و لطفه تنظیم
 است خوبی رعایت الی گردون چشم شام سه و صبا بارگوش بنده ارادت کیش و فلک کئی غلامان عاقبت است
 زمانه گزیند اعطاش چه کند که خیر بارگراوندیده مان خورش و چاه های یک با چو ترهای صفای برای آب پاش
 متصل هم در راه به مواقع درست گردیده طره لطفها و او اول اینکه رامیان ان ترشگی شکوه بر زمان نیازند دوم
 اینکه تقایم بعد مسافت بر نازند و سوا یین نظار گیان از لطف صفای آب که هر دو در حالت رنجیده
 بحوض یوسفی در بر دار حطی بنده و از صدای آبشار و جلای سنگ مرمر مرده نشا می کشوند و صورت
 انبساط نگرند سه بجای ازان گرفته اندرون بنیاید بصدد بخت بویست برون و برودنی خضر را ان بها
 که مذکور حیوان نذار در روانه بر استی که چهره آراشی دوکان با بغازه نقش و نگار پر زیبا مجمل حسن موقع
 مانی و بهزار است و مهر و ماه را استادها از صفاد و جلا آهک و دیوارهای آن ستفا و بلند می نامند

دفعه قوتانی درین سلسله است
 ازین جهت که درین سلسله
 ازین جهت که درین سلسله
 ازین جهت که درین سلسله

دفعه قوتانی درین سلسله است
 ازین جهت که درین سلسله
 ازین جهت که درین سلسله
 ازین جهت که درین سلسله

[illegible]

مهرمانان القبا ضل طر متاشایان کى مجمع لستان باقلعه زعفران ار هر دس کی کتا به حق آرزو
نیر آن شک گلستان مربع از رنگ چه حساب بر طوف از کثرت میوه باغ بهاری چه جانب با فراطی حدیث
عطاری صدای شبد بشون فواکه متوفه طالب سبک با زار اسپه باسی معلوایت فخله صحن با با سرایان
مشمه با طلیو خوش رنگ گدیان از زین مست با عیان فروشنده گان خوش بابا نیرشان طرفه لغت گاه
با نفضال قیامت میان اگر طوطیست از لطیف و از نیش سامعه حمله اخلاط شاد رنگین تغیر و اگر کبوتر
خوشترگی پر پوشش لای لهما و ام تخیر آهوبره از چشم ستانه خانه باز از و زغال از فرط پسندگی قابل بر
در کنار باغ شکوه در سیر رحمت دل در عیش نشاط نور ذریعت خاطر از رفتن بگره جانب بر کشیده و از نو
هر دوکان از دوکانداران به سیاحت ستاره درخشان به جز از حسن لطافت باز از دیداری ماکلفان
نفسیه بی من توده توده دوکان انبار و بهشتی مطلوب بنیاده اندیش پیش شسته بی این در کنار
نرخی رسته اندر دوکار که است و می بین نگار به شکش بروی جهان بگیان به بهشت نعم که خود
عیا الگوان جواهر تعریف کان جهری زریب خنجه تحیر میگرد و سبحان جهری
جادر و گاه از پناه در بخشان حسن لعل بی بهاد و صدف لبری ادر دانه کیتا و یادیرالولوی مبارک
بی قیامت سزاوار و سلسله نظیرش راجع و ج شکاک در کنار با عقده پرویشیه پاکت در
آن لسان شبنم چون بی آب نگاپسندیده گوش سامعان الضافه قرین بی فی جنب
زمان پر و آن بازگشته و یا بو تو رجالت از چینه صدف حن جگر لنگوی لبش چون درین بلند
رسیده عقبه بقیه بنما نثار با قافله شتران لب بل گردیده گوهر صدف اگر میدان مقابله نهامی خسار
متم دعوی سپرده تجویز ازانی نسیم دیا از موج صد زبانه بر پشت نهاده ویکه عشق گیتی چه در از نیش قطره
پراخته که با بی ابرمیان آورده الضابطه ساخته از شک فراوانی که بر کانش دیا از موج شک انا
کمبر شیل و عقیق صحرانبارش و حکم من بخشا ای شکاک کی که بروی دوکان بهشت پیش چیز از فقه
در دیران نقد جان بیجان پسندیده بنمیران بگازتاب توان هیچگاه پیش لای جان و راه که از قرین
ازین دل و قران لعل شجر عشق اگر سکنه در و القرض خریدی اندام ظلمت استخوان بی نعل مدام بگر وید

[illegible][illegible][illegible]

له برین آه این
 شکر از آه این
 کس از آه این
 زبانه زبانت کوکله
 به باغ بی بی محسن
 در احوال و تجارت غنچه
 و گاهی این چمن بار بچه
 بل بنور ملک اعاده
 به کسب بی بی محسن

مجنون بمقابل آبله بایان خار زار نقش چگونه در آید که بقول مشهور بهر این حلوا خوردن دنی بانی
 فرهاد خیزن از لب شکر منیش اگر دشنامی در خواب شنیدی مدت العمر چشم بیدار از نگاه خریدار
 بر روی شیرین ندیدی شیر جانی پرور شیرین زبانش از قند معربانجستان در هجوم مشتاقان
 میدان و کانش بازار خریداری یوسف گمشده بدور بران باشد هر کجا شیرین بود شیرین
 به مردم و مرغ و مور گرد آید به گام غلط کردن سخن لطف اعاده تفرکر بر نگاه دلدادگان از
 حلاوت شیر قند مکر شیرین تر لذت آشنائی بوسه گلو سوزش اگر شکر آران لب سوال کشاده
 بعرض عذوب تر غم هر روز عینیت که حلوا خورد کسی داد از آه داده از بسک حلاوت
 گفتارش جان تازه بقلب حاضران دمیده از هر لب و دهن شور شکر به تانت بهر آسمان
 با تیان حلقه تلخ کامی بذکر شیرین کایش عذوب لبیان و مرارت نصیبان خنجر آشنای گفتگوی
 لب شکر بارش شیرین زبان در پر کشش حال هر بی سرو پانی که کلام عذوبت آگین در بیان
 حلاوت قرین متوجه گردیده بی اختیارش از بهر شار شیر آسان شیرین از قالب چکیده بان
 شکر با گفتارش طبعه آگین است و بهر حرف و لکین از آن شکر پاره لذت آگین در اجاره نگاه شیرین
 عین قند و هزار اعجاز عیسوی و بهر یک شکر خند هر دو لب نوشش به گام گفتار شکر بار در دانی تفریر
 شربت جان پرور در کنار بنغمه طرازی شیرین گفتارش طوطی زبان در شکرستان دهن تفریر شیرین
 کایش تلخ زبانان شکرین باین جزا حلاوت نصیبه روی و کانش که بران هر کسی که چشم قنای
 کشاده شیرین نگاهی نوشین لبان شکرین گفتار در نظرش از مزه افتاده سبحان الله حلوا بکنیک
 از دست نگارین بدرستی آن پرداخته نگاه نظار گیان چون جنبش مرگان اگر از تماشايش طرح
 رنود بر گردیدن نه انداخته بان بسته و بادام حیده آن با فرازش خط دیدن راه بر گردیدن
 کم ساخته لطف لقمه که از آن بکام و دهن رسیده بر غزه میگرد زبان غنچه دمانان بالبداهته حیده
 کام و دها بیکه لذت آشنای حلقه پیاپی و کانش گردیده بی منت شان غسل شیر شهد حلاوت بگویند
 آگوش چکیده خطای بر حلاوت در حالت مضطرب بالذات نوشین لب شادمان شیر و شکر و کیفیت

از آه این چمن بار بچه
 به کسب بی بی محسن
 بل بنور ملک اعاده
 به کسب بی بی محسن
 از آه این چمن بار بچه
 به کسب بی بی محسن
 بل بنور ملک اعاده
 به کسب بی بی محسن

له برین آه این
 شکر از آه این
 کس از آه این
 زبانه زبانت کوکله
 به باغ بی بی محسن
 در احوال و تجارت غنچه
 و گاهی این چمن بار بچه
 بل بنور ملک اعاده
 به کسب بی بی محسن

غایت صفت جبارنا از مضمون با نام است عذری از مکرر گویند عقله از زبان نغمه درباره از جادوین مانند و در این الکس از مضمون طاهر از این

در پیشگاه رافره بوس و کنار حوران بستی در برابر گردن لطفت آشنای ساق عروس ساق عروس
 شیرین شامی خلعت شود چون گردن هر ملوک سنگینی از آن بار جانت نشا حکمت هم از زود لوزیات جانا
 نواز از اقیه بر پیشانی با زبان لذت بیان و در شوق لطافت جاب مانای دکانش دریا از هر جاب
 دیده گریان به مغمی دو کانت از دماغ حصرم و دو شتاب غرور با در برابر مفرغی رشته غنبت
 ساجی و سینی مفرغ آشنای غرضش حاصل کشید و یک و نعلم شمار و خودی بخود فرمای صاحبان
 و ذوق لی اختیار لب آن نوشین لبان شیرین و اهر حسته خرمای بقدر رورده دوکان آن شکین
 و آن نخل بان لذت آشنایش خرافان حلاوت بیان فی خامه هنگام تحریر شرین کاش
 و ندان دعوی فنکار شکین هر حرف تقریرش چون حب نبات حلاوت بخش لب دهن اکنون علم
 رنگین قدم مدعوی تحریر تعریف دکان تمبولی سیره بر دار و خدا سیر خرویش از
 مع که بر آرد و دکان تمبولی نمونه عشرت بولی است یک جلوه نازش وستان حدلولی سبحان
 از دست نگارین تواضع سیره بان بر روی سیر جوان فتمه بر کمال شکست و از بچکاری دمان بکار
 یک بر دامن اسبان نگ شوق بسته طرف رنگین جلوه است که گلکوه لبان خورده اش چشم نشان
 را و بر تنه مثل خندان می اندازد و کیفیت آشنای او کالدهش کیدین بان از زبان محنت قبول می
 بهار سیره کینیش از زبان هند باج ستان عند المقابلان برگ پان از نفل سیرا هزار نوک نشسته
 سنان گوهر وندانش از کوه بان یاقوت تک از فوط گلکونی بان دو کانت عرصه بر عقیق رنگ
 هنگام خورش فراش باد صبا گسترده درش مردین مصروف تاثیر روح بسایت و دفعت چنان
 رکشودن گلوریدش موقوف هنگام تعلیق و تعلیق بان اگر در دیده در خیل خدایان دیده چون
 فردن بر برگ دربان شماری سبل سایکی بر دیگر می طیده بعرض رنگینی طبع اگر ساحت گلوری
 بان شونخی و طرافتی خرج خوده بان باوای بن مصرعه سیر از دوست میرسد نیکوست انفا
 به نگاه استعاره گلوری آتش بنگاه است مردین از خصمیتان گلکونی و خلوتیان رنگینی دران پرده
 بر طبعان برود آشنای استعمال آتش در تیغ مردی جوهر افزا و ماده طبعیت محروم الزاجان

نام از مضمون با نام است
 عذری از مکرر گویند
 عقله از زبان نغمه
 درباره از جادوین
 مانند و در این
 الکس از مضمون
 طاهر از این

غایت صفت جبارنا از مضمون با نام است عذری از مکرر گویند عقله از زبان نغمه درباره از جادوین مانند و در این الکس از مضمون طاهر از این

پیشینہ فیض

سکون فون و منجم و

بسم الله الرحمن الرحيم

سفر اول یعنی پیسنده ۱۲

منذ ١٣٠٠

۴۰۰

شماره پنجم در

نادر و خزان

۲۰
وزن

بالمعنى عيسى بن عبد الله

صحیح دیکن لون نام

از برای است

مجلسیٰ شریفہ

سید محمد بن علی بن
سید محمد بن علی بن

تیم اول فتح تیم
از گروه ملائمت
زند

اعتباراً من تاريخ

سنہ ۱۲۰۵

مرغله مویان شیرین سخن بهلسه ز بحر مخزون و شان آواره کرد و کوچه مشق طره آئین خوانی منجید و دهن
اگر چند خوشی ناپسند عالم هست لیکن تنذیش بدل و جان سپیده خاص و صفت غنیش بر زبان
معطر از ان نایده تر از شیر قند لذت بخش کام مرام رنگین طبعان شاه پرست را تضعیف لذت
دل از دور پرورش مستفاد عشق پیشگان بی تاب و توان را در فتنه جگری و گرم نفسی طرز عاقل
و درویش که نه استاد سجان اند قلیان مطبوخ هر سر و جان طرفه عالی قدر است که تا در بزم ارباب
عظمت و شانش می برند از اول پاندا از پرز و گهر در شهنش می گسترند بعد و مسمرت از روش کهن
نظار آرائش سجد در بر و به حفظ مرتبه پیش منکام تواضع دست ادب بر سر قلیان درین گهر انیش
از وضع طشت پارتخت شاهی میگذارد و بدو عوی تا جدار صی صاوق است که از طرز جنبه شیرین
بر سر وارد و تکلف جشن شانمانه از نیچه پرز و گهر شش کار دوست بگردن شاهان حاکم ساختن از
طرز هر رخ آن ستار در جنب خوبی چین نزاکت انگیزش و در چین چین جوان چین و چکل مردود
بیان و فزنیه خم لطافت توأش را بر خم ابروی شاهان صد عیب بی تمسکی بر زبان لطافت
صدای نیش ناب گفتگوی عاشق نواز شیرین کلامان شریک ناز و بهر تنهیر سجان ملایم علی سلسله
و درش بر بام هوا کند انداز رنگین طبعان پاک گهر را در بزم خلوت معشوق مساز است و در آرائش
محصل جلوت باعث زیب بی انداز عشق آن شاه رنگین طره چنان در دلها جاگزین است که بی فتنه
سرف طلبش بر زبان مقدم نشین طرفه شاه پرورد است که تا ابتدا نمایند لب به گفتگو نکند و تا بزم
با و بیار آیند از نسینه سوزان دود جگر بر آید و اعتنائی نماید لو نشین لبان غنچه دهن که جهانی
لیک بوسه آنها جان داده هر کی کمال شوق بر روی فی بی بر پوشش بوسه بر بوسه بنا نهاده در بزم
نماز نان خدا پرست و وظیفه کار از ان تازه دوست که هر وقت غمخس سر و کار است و بی فتنه
با وضو است سرش دماغ عاشقانه دارد که همیشه با سوز و گدازش سر و کار است و لبش فخر و آه
سز و بار قلیان حق با زیست که شعبه کشتی ابر و دیات دانان اردویش بقبی که جز خافیه مرغ و
نخیزن طره رنگین جعد و دیگری از ان سر بر می آرد اخلر افر وخته از شبکه حوالی حیزر چنان جسدی که

کشف بیتی پنج بدین دیا
 کردن بوی کسی را ملک
 لقب پنج راه در ده کوه
 سواران کردن دیار دهم
 پنج کجاست شش و در سکون
 مودعه بی نام و سواران در
 سیکه جوانی چای و کدو خام
 سحر را کرد و جزا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس شورای اسلامی

جسم سیمین لبان ماه از تیره ابر و جلوه انگیزی در جنب لطافت گلگونی غذا کشش چهره تصویر مشرق انگیز
در سبکست رنگ و مقابل تنگی و دان آن لبستان غنچه در باغ نهایت دلننگ گل شفا و صنی لبش بر لخم
بالیده شاخ قناری لدا دکان شیدا و دلباخته رنگ سپیده آن آفت دوران ایام مرگ عین به عابیده
قبول بارگاه ناز پایش شهاب شفق در پشت فلک بدر چرخ و از ناز شعاعی در دست آفتاب تحفه کلاز
بنمای منطوری نظر و بدن تن نازش آرایش لباس فالسائی از یاد و دیار خویش فرج گانه است قطع
پویا و قبول جدائی گشته رنگ سوسنی در رخ حال رنگ بان سوسن از خود رفته لطافت ناز بچی منگام
کم کرده سخن رنگ گری بلای جان و آفت ایمان و از نظر زمینی سر سده در گوی آه و فغان آتش خرمین
برق سامان کشندگان بی کفن منگام درستی رنگ های دامن مکر برزدن کیفیت لب بر رخا رنگ آوخته
طباب پیش وی آن دکان از چمن بیان صد لبستان و باغ شاداب بر ار بهار باج ستان جهان باشد
به ترتیب قافیه پر دخته سر و قدان لطافت زبانی اختیار بران دلباخته و اگر بدستی لون عنبی نشسته
و دنان پر خون لب شاهان کربت بهار گلزار با شاهان فرنگ گلجو در گردن رنگ سرخ خون شهیدان
سر ابراز و دل داده لون سبزش حوران چنان پسته از بسته دهنان و لبستان شیفته گلانی طر خان نگین
و کشائی شجری تارک دنیا و مافیها در معن خویزی بندگان بانی لطافت نافرمانی در نافرمانی منگام
عاشای ادای بادامی دل سپیر و جان در قبول غلای نقته جگر آتش اشتیاق آبی چون تشنه کمان
نقشیده لب بیتابی بر خطبه حرارت آفتاب و بیقراری لطافت لب شربت خورسکین و رنگ اری پیشین
بوی حسدلی و لکاز چشم ناتوان اسیر دم با جان نوی سر و کار کیفیت کاسنی شفا بخش هیاران پرفرود خاطر
دل فزوده و لطافت گوشتی جسم چهره و لوظخان از یک پستان شیر خورده جلوه جسم کپاسی چون چهره پرفرود
جنس صبر و متاع سکون لبان پنهان سخته لطافت رنگ تری دل ز کف با عنان گیرش و بباله و
ناله لیلی سزاوار بهار رنگ پاییزی و عربی مثل مدحوی بی انبازی کیفیت رنگ نگاری سر ابر بار مجرم
زخم سینه هر جگر بسته دل فکار به تمنای دیدن رنگ طلشی آن دکان اختیار بی وطنی عزیز از وطن
طربسان از خوشن توج در مای لطافت فریزی و عباسی و کاهی زورق تاب و توان تماشایان

[illegible]

فوائد دانشمندی و اخلاق گنجینه خرد و ادب زاد و بوم و مملکت و طبع از ادب و ادب و ادب و ادب طبع و ادب و ادب و ادب نام و نام و نام و نام در ادب و ادب و ادب و ادب

سے لکھو

افغانستان

شماره کتابت از

ان فريدي

سنة ١١٠٠

استاذ

✓

11

فوقاً فی ازباب
تفاعل نیست
درستی " مع
چو بیده بلمحی غبار
آدمه " ش بید
یا لغم و زخم بین
دخانی مسدود
آرخانات باز
یعنی سوراخ را
مع ساطور کارند
بزرگ و خنجر بید آید
چو گونید در سینه
چو ز بالید کن
کمال شادی و

چرب زبان نمان بیا نش و کیفیت پله دار لیل را اگر از مودی ماه آسمان فکر مید و دکانش در سر قاف
 بتدویر و در سانی شیر در زیر زمین هم گاو زبان کنش و در جنب لطافت کلیج و دکانش آن خواججه آسمان
 از لباس خریداری عاری و کارکنان و دکانش بهجوم خریداران شب و روز در گرم بازاری از بهر نیل از
 کارگاه ناز پناهنش خشخاش کواکب زیب خواججه فلک و در جنب ملاحظت قرص منیر غنانش منیر گرده ماه
 نس بی ملک سبحان صد اگر بغیر تعریف شیر مالش قلم بردارم باید که اول بجای مداد از رنگ سفق تعلیق
 بدست آرم هر بی آب تابانی که تبا لوی عکسش هنگام خردن لب دهن مشتاقان رشک معدن لعل ابد بار
 اگر زنده و پشمره گلعداران از بس غیرت در بی آبی بر تبه نمان آبی سیده ذائقه از اکل آن ذخیره لذت
 فراوان اندوخته و دانه های منتظر بران جرس لغزش سپید سوخته و در جنب صفای شیر و دکانش شیر
 سپید صبح هیچ نیز زیده و دانه خشخاشش بر جال حیره فروزان گلرخان بالبداهه چریده سینه
 سیم نمان از صفای آرد دکانش صباحت و امستان و در دعوی تابانکی ماه آسمان بمقابل آن محل
 پشیمان بکلیف مشتاقان اگر از دست صنعت آشنای طرح بختی نمان شکند آفته فراطافت آن فوت
 ایجاد باقرخان او و بالاساخته سبحان اند طرفه نمانی است که هر رت پر لذت سراپا جلا قوش لهای مشتاقان
 نهز ارجان فد است و انداز هر شکله اش ابر روی القه فیر میا دیده ناخود ایدیه سر سبزی گزین زبان آن لفظه
 لذت توانان خوش الطیف کا و دیده و جبهه کیفیت گاو زبان منتظر خوانی در عین پیری قوت حلاوت نمان پیر
 گرده آتش در تنور آفتاب تابان است و نمود و در بان بمنزله دیده آن جویه زبان نگارین بخیر هنگام
 خمیر آرد و لب بیاب کشکان بیابا کانه زیر پشت دست مالیدن بسا طور تیرگیه هر چه خنهای دل حکم سینه
 ریش نمان پایز وادرت ترشیدین در بخوبی مالیدن طرفه خنجه کار است که در کثرت تغیر بهجوم خریداران
 حرف خامی بر زبان می آرد و بمقابل بچ و شر از بس هستی نفع خود و نقصان غیر و داند از دسان لولیان
 الوان لیا و لذتیده و دکانش از خاطر غریب الوطنان با دکانش خانه می بر باید و در دل متوطنان مطلق است
 هر چه شوق خریداری می افراید با تمام خدمت و دکانش پیر فلک بر پشت خمیده از انبار همیشه پیشه کارگر
 لیل از فکر رسانیدن نگشت غافل نشسته بی فی انبار همیشه پیش روی دکانش کوه طور است که در او نشسته

لو ان الوان مینے رنگ رنگ چالوان
مینے جی لون است معنی رنگ
لعنتهم واللعنہ لغت پاک معنی و شر مال
لو ان وزنی از تو است
لو ان وزنی از تو است

[illegible]

برآورد چوب صندلی که بهنگام خرا طریر پایش جمع گردیده بر سر و روشنای یاد لذت سر تابی کمر
 سالند تالاب انفرادی فرو بند و یاد معابد پریشانی بت پرستی قشقه از آتش بتنای سجده بران یار بر روی
 پرستش لات و غری خندونی بی بر سیمای ماه و یان بر جناد بر دتا چهره آرایش نرمی گزید تا بر سینه
 نقصیده جگری لمینه شعله بقدر آتش از پاناشند انامل خوابسته بر رویان روی بساط سنگام خاتم نبات
 رخ و پیادگان شطرنج در دست بر دقرار نظار گیان نیز گام حقه با چشم شلا مش بقصد بردن گویان
 ولدادگان از گردن زهر دمنم فرب مجونله بازی زراد حسن شخته زهر صفیو چهره از کجین خالدا دگر
 انداز خانه بر انداز بر سر لای که چشم فاشن تو شغل پله چفته گری غمره و ناز گردیده اجل پیاره بر سر
 سلامت بگذریان میکین گریان دریده مرگان درازش بر جگر تماشایان به تیزی مت کار گردو
 فراق راه صبح و مسافرت نده بر دل جگر نایم از طرف نادره کاریت که تماشای لعبت ساخته اش
 طفل نگاه غم آن خوش برگردن بی نماید و کوک و دیده تانیدیش چشم از گریه میکشاید بجان الله
 اگر از دست پر صفتش یک پی سی بجز اطرسیده عنان صبر نظار گیان از دست اختیاری اختیار جدا
 گردیده و اگر بخت مهمل فیلی پر دخته چشم انصاف جز لال آسمان کجک پیشانیش تجر ز ساخته بتاشا
 ناته مخروطه دستش لیلی مجنون اردباله دوان از طرف طفل ساخته اش ایدان جهان خیر از طفلان تقویر ایدان
 دلربا لباس ملبری دست فرما و کمال صنعت آتش صوت عاشقان آبر پریشانی بهر ایدان ایدان ایدان ایدان
 روم طر تیریا طیران هدم گرد بستی درجی از آنوس پر دخته ضمیر فوش از بار یکی چراغی در آن روشن است
 شانه ساخته اش ایدان بلند بر تبه بر سر بگزاید و باکت آتش لفت طره می ایدان بر میداند اگر صوت
 گردی الکلی از علاج سازد بر سینه نازنیان عاشق دلباخته دست بوش نیندازد بتنای گرداندن گوی
 مخروطی دکان آن سر ایدان ز راه نشتر فضا و خون گ جان بهایان از دعوی بت بی نایزهر جنبی
 آبی دریا کارهایان تمام نماید لیکن نایم آنها از نایمی پشت کارش نایم عمر ابدی بساید صنوعات بوش و لیدو
 صنوبر کبریا از در بر پایش نایمی جی تن بر اکون عسما جوان ایدان و کبا و گش تعریف کان
 کجاست از چشم دو کمان نازی ایدان زخم وحی دارد که جان تماشایان بسان نخچیر اجل قدم راه سلامت

کمان کی رنگین بودن که
 در دایه ای بر علم شود که
 کمان کوم و کمان شکار
 از کمان کوم و کمان شکار
 در دایه ای بر علم شود که
 کمان کوم و کمان شکار
 از کمان کوم و کمان شکار

نمیکند اردو در عرصه قل سیران سینه ریش جگر فکار و شسته فکار ترکش بر پیر و ابروی چشمش کمان گران
 راه حسن مش با در و صول بستر کوچه تاب و قواچ این صید تیر خورده یک قدم راه رفتن درازی منزل گران
 تا و کنگاه عابد کماران سرانما از جگر و دوی سینه ریش این تکلیف شست بی نیاز به بقدر حسن زو
 کمانداری ابروش عابدان چله شکن و بیاد تقریر و لپیزش است خلیفه زما و چون بان پیو فارگم کرده سخن
 بامید قبولش در بر آفتاب خطوط شاعری ترکش تیر اندازی و چرخ مشعبه بکند و کانش از قوس و کمان در
 بلال از غم ابروش چون حلقه کمان خیزد پشت دهن آغوش تنگی چون قبضه کمان تنگ مشت تیر جگر و
 ریش کمان گران چاک پیرین دای کمان کشیدن نیست ترکش دن با دای لغز عایش شکاری چون
 کمان بر بسته و قوس را از طرز دل بر بسته شتاق بود گذشت تیر جگر و دوزنگه را نوک فرکان پیکان تنیاب
 دل از دای از قمار اندازی و کمان و شکار دل جان حاضران شغل لیل و نهار خیال کوه شمشیر بقتل فرغ
 حسن نیست فروزان آواره میدان تکلانش چون تیر شوالی بی نام و نشان جهان الله حلقه کمان رو
 چله دیده اگر بروی و کمان گذشت با ناز غمگی عروصیت که در شب عروسی از جاسر بر پشت آرنج و
 ساعد قبضه اش بدست شوقش از قمار و تنهای تنگ کبری عاشقان که کشت آغوش محبت کشته و کشته
 با نازیت نماز نامل بنا گوش دست مربوط قبضه را باضافت تقدم خلعت امامت نیست با دوش پهلوانان
 پس سینه دل داده سینه بال بسته آن شاه دلخواه و در حق با دیده نیر و ان با جود و اشتیاق از شمع و اضرت
 زاده تیر ساخته اش انجاء قبول پیرایه دعوی لیس کشی در بر و طائر کمال مانی و مبراد و حس بلند
 پروازی مقابل نهش و شکارش بی بال و پر این حسن سو فاش تنگی دهان زینان ستار و از فولاد و سیاه
 جان دل و شمنای رنج و آزار عذره اندیشه از ان شامش کوش فتح نواخته که در قل حریفان از دکان و زیاده
 ساخته مردانه وار صفت یکایه نهیب گذر و شمن شکار چونکه همیشه میدان نرم را بقدم غم می پیاورد
 هیچ حالی با ناز که لطاق همیشه از میان میشتاید بروی هوا از خون سینه مرغ آب خورده و در آب
 دریا خرم زندگی ماهی بهش عدم سپرده جهانی تنهای بوسه لب مشوق ناز کمان سازه که در غایت
 و کشیدن چشمش از توده سینه آفرینش از فعلی فروش نگاه نازش که گذشت از سینه عاشقان تنگ

کمان کی رنگین بودن که
 در دایه ای بر علم شود که
 کمان کوم و کمان شکار
 از کمان کوم و کمان شکار
 در دایه ای بر علم شود که
 کمان کوم و کمان شکار
 از کمان کوم و کمان شکار

کمان کی رنگین بودن که
 در دایه ای بر علم شود که
 کمان کوم و کمان شکار
 از کمان کوم و کمان شکار
 در دایه ای بر علم شود که
 کمان کوم و کمان شکار
 از کمان کوم و کمان شکار

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کتابخانه
آرامگاه حضرت امام
رضا علیه السلام

[illegible]

در این کاشانه سیان خوانش شادمان فلک چرخ و چرخ نام خدا بر طرف و کانش نصیب سحر و کاشانه
نقش آن برای کار قلم مانی و بهر اوز و بهر افتخار بی پایان سبحان که اگر طرح کلی بر آن رنگینی علمی انداز
شکاه تا شام بلبل سا بران دل باخته گشت شکفتگی همیشه بهار پر دواز گشت نقش برای بهر بقیرا وین بران
بارگران و نوریون آن طالب جان و اگر رسید آبی به کل طاری کشیده و در انجالت زحار و برنخ پوشید
کام طلافی رشک پیشانی زرافشان شادمان و حاشیه فقره طراز را بهار صد دفتر نرسن بگریان بنگاه
سرمایه صد غور و نعل بار یک بنیان جهان تیر آب آب بریز جبارش کیمزه راه منزل گران بردار
بجود دل از کشت با اندر دریا طوفان بلا یک کوه کوه شکوه و پهنای ابرش نام ندوده و سعت صحرای
فراسخن رخانی لیلی بر عین صورت طائر دام نگاه وحشت وحشی برهن راه لاکه کشیده که اسب سفید شوق
و مید و صبح امید پر تو بال بال بر صفا کبابی سینه حزن تابانی گیکاشن شک صراحی کردن صبحان
سیمین بن و مخمل سه طلقان جهان حسن صبحان بارفتن خوبی نقش و نگار چرخ پیشی آن دکان از دست خیمه
نگاریش بران بستان هر چند بر ساطع شادمان لاری به می نشیند لیکن از صفت کاه نوازی کنده نمی گرسند
در تعریف قصار تا بهر ریل العسل گار و پسر بری پیکار و بوسن شکار دیده اصل حشاش و عقیق
کار به سینه و سنک حیدر سبحان اندک هم سحر تا از رخ زیبا نقاب حجاب پوشته کشف خجالت هر چه را
قابل دیدن دل جهان کند نشسته از رشک صغای قن صبا حبت بارش دیار موج چنین بکسب بنگاه از
چالاک تر از گذر بار صبا و در قتل اسیران این بین مقبول تحفه طبابت قوس فرخ با عشت عازنش
و لوح سینه تسمی مثال بل زودمند مقام تحفه و شکش هنگام دریا نوازی آن ماه تابان سراپا غمزه و
پناه چشمه انجوان بر بی نصیبها طلعت نشین خورشید پیرهن عطر و دریا یک بارش اگر عقیق به خسته جان
شندید و غمش ثلث العطر از روی پیرهن یوسف تسلی موزیدی رخت نان نبات مردان با ساقه
نگاریش بر لبی بهر سیده که جدا از ان بر بدنما بخت بار و شندلی نیار سیده بی فی در نگاه انصاف تو
ناین چه رسید که تغییر رنگ عبا خاطر و زبر قدرت قوی و زبده زبان تقریرمین تعریفش در معرکه سنج
سودا سنج سعادت سفید و در اوقات معانی مضایم برج طرازش مخمل ماه بعد از اجابت جو تو عرف

نام این کعبه نوح جان خمیده رونق دست و گریبان تعلقی برشاند و دارد که صدایش از سما می‌شنوید
به تفسیر معنی یوم توحید بحال کالهنس المنعوش می‌تغذت بر می‌آرد و همان امتدین نه اشر آسمانی است
که از پند زده سپیده صبح در این جلوه گر با کیفیت شاه جهان دوم فرمیده نظر هنگام ربطه پند زده بار و چنان
هم نماید که دوازده سالگی عروس آبادی رسم نبات میگردد هرگاه به تفتش می‌کند و در پهلوان چون سینه است
که رنگ شاد رفتن می‌بازد یا نشا و تفریحی که در بای نور از روی آب صفا بر میخیزد و چشم بدور عینه زده
طرفه شاد و پسند است که سر بار یضیان تگرگ آبادی آسمان سنج و بلار احد از ان شب تا سحر چشم بچسب
راحت آتشا نگه دیده و شاهدان نزاکت تو امان دستان صبد آرد و بار اندیش گبر در جان پسندید
و تنگ در کبریده در تعریف **جوهگان** سحان الله عقاد دست ختم برین پاک سرستان شنه ستر
است و در پیری و پیشروان خود تا جان عزیزند از دور فروغ شریعت از جاده حقیقت پائین می‌کنند
مصلحا مساجد از جمعه جماعت آنها رونق تازه و چهره نورانی هر یک از محله مطلق العنان از زنجیرانی الله
کار تیر بار اونها که عبارت از سیج و سیج است هنگام توجبان نابوصل می‌بوزد ترتیبات قرآنی است و یک
در که شتن آنها از فهمراط المستقیم که بنیده حشر نامی اونها نمونند از است چون کسانی هرگز نشسته اونها
در دزرت باریک کاری از شریکین باری نیاز و در کارخانه صنعت آنها آفتاب صبح از خطوط شعاع
نار و پودر دست ساز در تعریف **آهنگر** از آهنگران طرفه نیست است ^{که بسیار} شیران نده لفظ یک
بر سندان از ان بر می‌آید و سر حوضی نهنگان سیه جرده آهن از شاور و بجا آتش کوه ناز از مقابل
نهنگان یا دمی که بدتر تب حدادان اینهمه تراشیده که حدید سخت و خشن باب پیرایه قابلیت صوگری
آهسته مردم را شتاق خریداری میگردانند و هنگام شعله افروزیها از سینه کانون سامان طور
بجلوه ظهور میرسانند تیغ و سنان ساخته آنها در حرکت نرم تشبیه جریعت سوزی و پیکان درست کرد
آنها را بوجه صفا کابل جگر دوزی و میکه ربط دوان آتش افروزی امبر و کانون محبت برگشته
نا با بچه کوشیت که بخوردان شیر لب بر پستان در گذشتة الغرض دعوی تعریف آنها آهنگر مکرر
مانندت یادیده بر آفتاب و خورشید و در تعریف **کان** و در کان طر و سی طرفه شعبه با

سحر روزان که از کسرت لایطوف بروی هم حیدر طسمی بر پا کرده اند از آتش فروزان کردی آسمان
 ابراهیم گلزار کرده دیده از دست خدیو ایران به طرف میان بر ابراهیم در آتش سعیده از آریه خیزد بی کی سعیده
 در آن یافت که بشمول طروف برنجی صفت کفر بهرام عیان است غرض که چون رویت پس بدین طریقی
 زیاده از حد نیست این شعر در تعریف آیه افتخار خاندان است شعری که در آیه می باشد که می باشد
 جلا بخش روی طلا در تعریف فوکر دکان فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت
 زعفران جلوه گر بهار دکان مختلفه شیشه میزد نگاه دمسدنگاه غنایا نماند نه به نیست از غایب زلفان کم
 جدا صفت کارندرت با آنکه مشکل حل عقده خردن السام آسان ساخته خوشامی هر سحر سحر از آسمان که
 امعنا گاه اهل بصرت ابا وجود غرض و غرض مشکل نه نه نگاه نماند نه به نیست از غایب زلفان کم
 از سوزن گان فوکر می برای سحر زلفت تابا زلفان ابراهیم سانی آن دکان دیده به زنی برتری
 در تعریف تو که بر سحران ایند تو که بر پی یک کلاه تارک غنائی است برای قاست نیای خوش احوال
 چشم بدو در پایداری از زلفان جهان قدم پیش دار که درون بگیا بان زیر قدم روانه تیغ که بر سحر
 رتبه کشکان است تمام بهشیدان بهر که بر لایه بر گرفته که با وصف سترس به شرم بقطره در کله می آید
 پنجه کشانده از شعله شش لالان که جسم از اتوان خط خط کشید و در نگاه بنیادگان خونی از آن کشید
 و راحت که عیب است بر جراح است از دول از بهارستان لطافت در بود و در تعریف
 قلعه ای که جدا قلعه ای که جلوه پری سیکر تبار روی فروزان بجان آری به دخته تیرگی امام سید سجده
 سراپا جوان باروشنی روز روشن مبدل ساخته بخشش از نایابان باج سستان دای بخشش ملک
 ماده روح در روان در رتبه سحره طرازی از عیسی علیه السلام ترقی گردانیده که از منته کف دست
 جلوه دید بهیضا بطور سینه شکفتگی رخسار شش شش از فضل بهار و بالیدگی شبیه اشادابی چرخ فروز
 در کنار تاجره در رخسار زلف مشکبار نمایان گردید سید صمیمیت که از گریان شتاب رسیده
 خرام نازش ل عاشقان اموزیر پالیدن و با کس لطفت خندیدن را کار به سینه کوفتن
 و نالیدن سحران شد دیکه بجا کاری طروف تیره و در دخته از چهره حال هر یک دور شتاب

بسیار به کسرت لایطوف بروی هم حیدر طسمی بر پا کرده اند از آتش فروزان کردی آسمان
 ابراهیم گلزار کرده دیده از دست خدیو ایران به طرف میان بر ابراهیم در آتش سعیده از آریه خیزد بی کی سعیده
 در آن یافت که بشمول طروف برنجی صفت کفر بهرام عیان است غرض که چون رویت پس بدین طریقی
 زیاده از حد نیست این شعر در تعریف آیه افتخار خاندان است شعری که در آیه می باشد که می باشد
 جلا بخش روی طلا در تعریف فوکر دکان فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت
 زعفران جلوه گر بهار دکان مختلفه شیشه میزد نگاه دمسدنگاه غنایا نماند نه به نیست از غایب زلفان کم
 جدا صفت کارندرت با آنکه مشکل حل عقده خردن السام آسان ساخته خوشامی هر سحر سحر از آسمان که
 امعنا گاه اهل بصرت ابا وجود غرض و غرض مشکل نه نه نگاه نماند نه به نیست از غایب زلفان کم
 از سوزن گان فوکر می برای سحر زلفت تابا زلفان ابراهیم سانی آن دکان دیده به زنی برتری
 در تعریف تو که بر سحران ایند تو که بر پی یک کلاه تارک غنائی است برای قاست نیای خوش احوال
 چشم بدو در پایداری از زلفان جهان قدم پیش دار که درون بگیا بان زیر قدم روانه تیغ که بر سحر
 رتبه کشکان است تمام بهشیدان بهر که بر لایه بر گرفته که با وصف سترس به شرم بقطره در کله می آید
 پنجه کشانده از شعله شش لالان که جسم از اتوان خط خط کشید و در نگاه بنیادگان خونی از آن کشید
 و راحت که عیب است بر جراح است از دول از بهارستان لطافت در بود و در تعریف
 قلعه ای که جدا قلعه ای که جلوه پری سیکر تبار روی فروزان بجان آری به دخته تیرگی امام سید سجده
 سراپا جوان باروشنی روز روشن مبدل ساخته بخشش از نایابان باج سستان دای بخشش ملک
 ماده روح در روان در رتبه سحره طرازی از عیسی علیه السلام ترقی گردانیده که از منته کف دست
 جلوه دید بهیضا بطور سینه شکفتگی رخسار شش شش از فضل بهار و بالیدگی شبیه اشادابی چرخ فروز
 در کنار تاجره در رخسار زلف مشکبار نمایان گردید سید صمیمیت که از گریان شتاب رسیده
 خرام نازش ل عاشقان اموزیر پالیدن و با کس لطفت خندیدن را کار به سینه کوفتن
 و نالیدن سحران شد دیکه بجا کاری طروف تیره و در دخته از چهره حال هر یک دور شتاب

سحر روزان که از کسرت لایطوف بروی هم حیدر طسمی بر پا کرده اند از آتش فروزان کردی آسمان
 ابراهیم گلزار کرده دیده از دست خدیو ایران به طرف میان بر ابراهیم در آتش سعیده از آریه خیزد بی کی سعیده
 در آن یافت که بشمول طروف برنجی صفت کفر بهرام عیان است غرض که چون رویت پس بدین طریقی
 زیاده از حد نیست این شعر در تعریف آیه افتخار خاندان است شعری که در آیه می باشد که می باشد
 جلا بخش روی طلا در تعریف فوکر دکان فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت فوکر آن که کشید جنت
 زعفران جلوه گر بهار دکان مختلفه شیشه میزد نگاه دمسدنگاه غنایا نماند نه به نیست از غایب زلفان کم
 جدا صفت کارندرت با آنکه مشکل حل عقده خردن السام آسان ساخته خوشامی هر سحر سحر از آسمان که
 امعنا گاه اهل بصرت ابا وجود غرض و غرض مشکل نه نه نگاه نماند نه به نیست از غایب زلفان کم
 از سوزن گان فوکر می برای سحر زلفت تابا زلفان ابراهیم سانی آن دکان دیده به زنی برتری
 در تعریف تو که بر سحران ایند تو که بر پی یک کلاه تارک غنائی است برای قاست نیای خوش احوال
 چشم بدو در پایداری از زلفان جهان قدم پیش دار که درون بگیا بان زیر قدم روانه تیغ که بر سحر
 رتبه کشکان است تمام بهشیدان بهر که بر لایه بر گرفته که با وصف سترس به شرم بقطره در کله می آید
 پنجه کشانده از شعله شش لالان که جسم از اتوان خط خط کشید و در نگاه بنیادگان خونی از آن کشید
 و راحت که عیب است بر جراح است از دول از بهارستان لطافت در بود و در تعریف
 قلعه ای که جدا قلعه ای که جلوه پری سیکر تبار روی فروزان بجان آری به دخته تیرگی امام سید سجده
 سراپا جوان باروشنی روز روشن مبدل ساخته بخشش از نایابان باج سستان دای بخشش ملک
 ماده روح در روان در رتبه سحره طرازی از عیسی علیه السلام ترقی گردانیده که از منته کف دست
 جلوه دید بهیضا بطور سینه شکفتگی رخسار شش شش از فضل بهار و بالیدگی شبیه اشادابی چرخ فروز
 در کنار تاجره در رخسار زلف مشکبار نمایان گردید سید صمیمیت که از گریان شتاب رسیده
 خرام نازش ل عاشقان اموزیر پالیدن و با کس لطفت خندیدن را کار به سینه کوفتن
 و نالیدن سحران شد دیکه بجا کاری طروف تیره و در دخته از چهره حال هر یک دور شتاب

سند و اسناد
امین و امین
مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲

(Handwritten signatures and stamps at the bottom of the page)

ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۳	سرا	۲۱	۳۴	صحنه	۱۸	۱۳	کباشاد	۱۳	۱	کباشاد	۱۳
۵	مقر	۱۰	۲۶	آید	۱۸	۱۴	دوست	۱۴	۲	دوست	۱۴
۶	آهنگ	۱۰	۱۹	دوخان	۱۹	۲۰	یدر	۲۰	۳	یدر	۲۰
۷	همین	۱۳	۲۶	درو	۲۰	۳۵	حسن	۲۰	۴	حسن	۲۰
۸	نامرور	۳	۸	وآن	۸	۱۱	نزد	۱۱	۵	نزد	۱۱
۹	بهیضا	۹	۱۰	بار	۱۰	۱۲	برافزار	۱۲	۶	برافزار	۱۲
۱۰	نمیند	۱۲	۱۳	نکته	۱۳	۱۵	صغیر	۱۵	۷	صغیر	۱۵
۱۱	گرنید	۱۱	۱۸	سپند	۱۸	۳۹	حسبه	۳۹	۸	حسبه	۳۹
۹	مجل	۲۸	۱۳	نشیند	۱۳	۲۷	مدوسد	۲۷	۹	مدوسد	۲۷
۱۰	علقت	۱	۲۰	بادواع	۲۰	۱۹	دم نشیند	۱۹	۱۰	دم نشیند	۱۹
۱۱	نمکن	۳	۲۹	پرستی	۲۹	۲۱	پوشش در	۲۱	۱۱	پوشش در	۲۱
۱۲	عیش نشاط	۷	۲۱	جوشش	۲۱	۲۱	انگن	۲۱	۱۲	انگن	۲۱
۱۳	بائع	۹	۳۱	مچنیده	۳۱	۳۲	سیند	۳۲	۱۳	سیند	۳۲
۱۴	پر	۱	۲۱	مقرن	۲۱	۴۵	مقرن	۴۵	۱۴	مقرن	۴۵
۱۵	زراوند	۳	۳۲	عشق عشق	۳۲	۱۵	بتریب	۱۵	۱۵	بتریب	۱۵
۱۶	بکریس	۲	۱۷	هرت	۱۷	۴۶	بصرت	۴۶	۱۶	بصرت	۴۶
۱۷	نارین	۱۱	۱۳	انذار	۱۳	۱۱	وعرض	۱۱	۱۷	وعرض	۱۱
۱۸	آز	۵	۱۱	ناخو	۱۱	۴۸	عناذهر	۴۸	۱۸	عناذهر	۴۸
۱۹	سرایا	۱۰	۳۳	کتب	۳۳	۴۹	جان	۴۹	۱۹	جان	۴۹
۲۰	گرفان	۱۹	۲۱	سیرد	۲۱	۱۶	تقریر	۱۶	۲۰	تقریر	۱۶
۲۱	گلشن	۱	۲۲	دکانش	۲۲	۵۱	کیمرانی	۵۱	۲۱	کیمرانی	۵۱
۲۲	نرت	۹	۳۴	گذاره	۳۴	۲	است	۲	۲۲	است	۲
۲۳	نقاش از	۱۳	۷	سنه	۷	۲	فردوس	۲	۲۳	فردوس	۲
۲۴	ربابیند	۱	۱۲	نار	۱۲	۸	عجالی	۸	۲۴	عجالی	۸
۲۵	ازدادن	۱۲	۱۷	پودن	۱۷	۱۱	کشیده	۱۱	۲۵	کشیده	۱۱
۲۶	جروبی	۴	۲۰	باریکی	۲۰	۱۲	خونی را	۱۲	۲۶	خونی را	۱۲
۲۷	مومعه	۱	۳۶	دین	۳۶	۹	رهن	۹	۲۷	رهن	۹
۲۸	نور	۱۰	۱۳	استغاث	۱۳	۱۳	استغاث	۱۳	۲۸	استغاث	۱۳
۲۹	نور	۱۳	۱۳	استغاث	۱۳	۱۳	استغاث	۱۳	۲۹	استغاث	۱۳

१९१५

۸۹۱۵۵۲۴۱
 ۲۶۰۱
 ۸۹۱۵۵۲۴۱
 ۲۶۰۱
 خاص بازار

Date	No.	Date	No.